Journal of Research in Psychological Health
June 2018, Volume 12, Issue 1

A Phenomenological Study of Emotional Experiences of Children with Divorced parents

Mohammad Sadegh Zamani Zarch[*1], Masoud Gholamali Lavasani[2], Javad Ejei[3], Ali Hosseinzadeh Oskouei[4], Sahar Samadi Kashan[5]

1. (Corresponding Author): M.A in Family Counseling, Department of Educational Psychology and Counseling, Faculty of Psychology and Education, University of Teheran. Tehran, Iran.*

2. Associate Professor, Department of Educational Psychology and Counseling, Faculty of Psychology and Education, University of Teheran, Tehran, Iran.

3. Full Professor, Department of Educational Psychology and Counseling, Faculty of Psychology and Education, University of Teheran, Tehran, Iran.

4. M.A in Family Counseling, Department of Counseling, Faculty of Psychology and Education, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

5. M.A in Family Counseling, Department of Educational Psychology and Counseling, Faculty of Psychology and Education, University of Teheran. Tehran, Iran.

Citation: Zamani-Zarchi M S, Gholamali Lavasani M, Javad Ejei J, Ali Hosseinzadeh Oskouei A, Samadi Kashan S. a Phenomenological Study of Emotional and Subjective Experiences of Children of Divorce. Journal of Research in Psychological Health. 2018; 12 (1) : 24-36.

Highlights

• Anger , hate, fear and feeling of defenselessness were the main emotional experiences among children with divorced parents.

Abstract

Divorce is a reality in the lives of many people around the world. This phenomenon is affecting people's lives in many ways and is the origin of complex emotional, cognitive and physical changes in the family, especially children. In this regard, this study was conducted to explore the lived experience of children of divorce about their emotional experiences. In this qualitative study, a phenomenological framework was adopted. The population under study was 17 adolescents aged 12-18 years old; who had experienced the separation of their parents. The participants were selected purposively, and selection continued until data saturation. Data collected by semi-structured and face-to-face individual interviews. The data were analyzed using the Colaizzi`s proposed stages. The thematic analysis resulted in three sub-themes for emotional experiences including anger and hate, fear and feeling of defenseless. According to findings, the adolescents participating in the study faced with a variety of emotions and experiences during the divorce and thereafter. Based on the results, children of divorce have numerous mental and environmental perceptions and experiences which in some cases can affect their well-being and mental health. The results emphasize the need for a deeper explanation of the lived experience of these people by psychologists and social workers and implementing therapeutic interventions based on the content derived from the present study, focusing on improving their emotional states.

Keywords: Lived experience, Adolescents, Divorce, Phenomenology, Emotional experience

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]

[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

مطالعه‌ی پدیدارشناسانه‌ی تجارب هیجانی فرزندان طلاق

محمدصادق زمانی زارچی*[۱]، مسعود غلامعلی لواسانی[۲]، جواد اژه‌ای[۳]، علی حسین‌زاده اسکویی[۴]، سحر صمدی کاشان[۵]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲ تاریخ پذیرش:۱۳۹۷/۳/۲

یافته‌های اصلی

• خشم، تنفر، ترس و احساس بی‌پناهی و آسیب پذیری اصلی ترین تجارب هیجانی منفی در فرزندان با والدینت طلاق گرفته است.

چکیده

طلاق، یک واقعیت در زندگی بسیاری از افراد در سرتاسر دنیاست. این پدیده به طرق گوناگون، زندگی افراد را تحت‌تأثیر خود قرار می‌دهد و سرمنشأ تحولات پیچیده‌ی عاطفی، شناختی و فیزیکی در نظام خانواده و به‌ویژه نزد فرزندان است. در این راستا این تحقیق با هدف بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی فرزندان طلاق در زمینه‌ی تجارب هیجانی آنان انجام گرفته است. پژوهش حاضر کیفی بوده و طرح آن از نوع پدیدارشناسی است. به‌همین منظور ۱۷ نفر از نوجوانان پسر و دختر ۱۲-۱۸ساله‌ای که جدایی والدینشان را تجربه کرده بودند، به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده و با استفاده از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته و اکتشافی مورد مطالعه قرار گرفتند. لازم به ذکر است که نمونه‌گیری تا زمان اشباع داده‌ها ادامه یافته است. به‌منظور تجزیه‌وتحلیل داده‌ها، ابتدا داده‌ها ثبت و کدگذاری شده و سپس با استفاده از روش کلایزی مورد تجزیه‌وتحلیل قرار گرفت. نتایج این مطالعه به‌وسیله‌ی سه زیرمضمون که نشان‌دهنده‌ی تجارب زیسته‌ی مشارکت‌کنندگان بود، به نمایش گذاشته شد. این زیرمضمون‌ها به‌ترتیب شامل خشم و تنفر، ترس و احساس بی‌پناهی بوده و هریک به‌صورت مجزا، مؤلفه‌ها و واحدهای معنایی حمایت‌کننده دارند. آنچه از نتایج این تحقیق برمی‌آید این است که فرزندان طلاق هیجاناتی را تجربه می‌کنند که در مواردی می‌تواند بهزیستی و سلامت روانشان را تحت‌الشعاع قرار دهد. نتایج به‌دست‌آمده بر لزوم تبیین عمیق‌تر تجارب زیسته‌ی این افراد توسط روان‌شناسان و مددکاران و ارائه‌ی مداخلات درمانی مبتنی بر مضامینِ برآمده از مطالعه‌ی حاضر، با تمرکز بر بهبود وضعیت هیجانی آنان تأکید دارد.

واژه‌های کلیدی: تجربه‌ی زیسته، نوجوانان، طلاق، پدیدارشناسی، تجارب هیجانی

۱. (نویسنده‌ی مسئول).کارشناس‌ارشد مشاوره‌ی خانواده، دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. zamani.1370@yahoo.com
۲. دانشیار، گروه روان‌شناسی تربیتی و مشاوره، دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۳. استاد، گروه روان‌شناسی تربیتی و مشاوره، دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۴. کارشناس‌ارشد مشاوره‌ی خانواده، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۵. کارشناس‌ارشد مشاوره‌ی خانواده، دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

مقدمه

طلاق، به‌عنوان یک مسئله‌ی اجتماعی که دربرگیرنده‌ی انحلال قانونی ازدواج و جدایی زن و شوهر است و به‌لحاظ تأثیرات گسترده در روند رشد جمعیت و همچنین دگرگونی ساختار خانواده، حائز اهمیت است. این پدیده به‌عنوان یک مسئله‌ی اجتماعی می‌تواند زمینه‌ی بروز بسیاری از مسائل و پیامدهای متفاوت و بعضاً زمینه‌ی بروز بسیاری از آسیب‌های اجتماعی دیگر در سطوح فردی و سطوح اجتماعی را فراهم آورد. از یک‌سو ممکن است این آثار و پیامدها عوارضی را برای زنان و مردان و از سوی دیگر برای فرزندان به همراه داشته باشد. آثار و عوارضی که طلاق برای فرزندان به همراه دارد از آن جهت حائز اهمیت است که می‌تواند زمینه‌ی بروز بسیاری از اختلالات رفتاری، روحی و روانی در آنان شده و زندگی فردی و اجتماعی آتی آنان را به مخاطره اندازد (۱)؛ همچنین، درنتیجه‌ی اختلافات والدین و پرخاشگری ناشی از آن، ممکن است پدیده‌ی کودک‌آزاری در طول فرایند طلاق و پس از آن افزایش یابد (۲). به‌طورکلی، طلاق برای فرزندان همیشه مبین فاصله‌ای عمیق و رویدادی ناگوار است؛ رویدادی که به دنبال خود، محرومیت ابدی از عواطف حیاتی والدین را در بر خواهد داشت (۳).

تحقیقات زیادی در رابطه با اثرات جدایی والدین بر فرزندان انجام گرفته است و نشان از این دارد که این جدایی جنبه‌های مختلف زندگی فرزندان را به‌صورت منفی تحت‌تأثیر قرار خواهد داد. در این زمینه نتایج پژوهش‌ها حاکی از این است که ناگویی هیجانی و علائم اضطرابی دختران طلاق، بالاتر از دختران خانواده‌های عادی است؛ همچنین نتایج نشان داد سلامت روان و عملکرد تحصیلی دختران خانواده‌های طلاق پایین از دختران خانواده‌های عادی است (۴)؛ علاوه‌بر این، مطالعات دیگر (۵) نشان می‌دهد کودکان طلاق بیشتر در معرض مشکلات روانی هستند؛ زیرا همراه با گره‌های عاطفی به والدین رشد می‌یابند. در تحقیقی دیگر نشان داده شد که درصد شایسته‌ی توجهی از کودکان طلاق دچار مشکلات عاطفی و رفتاری هستند و بخش اعظم این مشکلات در حوزه‌ی مسائل برونی‌سازی و درونی‌سازی است. این در حالی است که دختران نسبت به پسران مشکلات عاطفی و رفتاری بیشتری دارند (۶)؛ همچنین مطالعات نشان می‌دهد دختران خانواده‌های طلاق نسبت به دختران عادی در سلامت عمومی و عملکرد تحصیلی پایین‌تر و در میزان پرخاشگری بالاترند (۷).

علاوه‌بر این، در رابطه با سلامت روان فرزندان طلاق، پژوهش‌های دیگری نیز انجام شده که همگی از تأثیرات نامطلوب طلاق بر سلامت روان فرزندان حکایت دارد. در این راستا تحقیقات نشان می‌دهند نوجوانانی که بعد از طلاق در زمینه‌ی حمایت و تماس با والدین، کمبودهایی را تجربه می‌کنند نسبت به همسالان خود در خانواده‌های عادی آسیب‌پذیرتر بوده و از آشفتگی‌های هیجانی رنج می‌برند (۸). نتایج مطالعات نشان داده سلامت روان کودکانی که والدینشان از هم جدا شده‌اند، به‌طور معناداری در مقایسه با فرزندان خانواده‌های عادی در سطح پایین‌تری است. این مشکلات تا حد زیادی پیامد شرایط بد اقتصادی‌اجتماعی و فرایندهای خانوادگی بدکار بوده است؛ همچنین، فرزندان طلاق سطوح بالاتری از افسردگی، رفتارهای ضداجتماعی و بیش‌فعالی را تجربه می‌کنند (۹). در پژوهشی دیگر محققان با هدف بررسی اثرات بلندمدت طلاق والدین روی فرزندان در بزرگسالی، به مطالعه‌ی نمونه‌ای متشکل از افراد میانسال پرداخته و دریافتند که افراد میانسالی که در دوران کودکی یا بزرگسالی جدایی والدین را تجربه کرده‌اند در مقایسه با همسالان خود در خانواده‌های عادی دارای ریسک بالاتری برای ابتلا به افسردگی هستند، اما میزان این تأثیرپذیری بسته به اینکه فرزندان، جدایی را در چه سنی تجربه کنند در نوسان است (۱۰)؛ همچنین نتایج تحقیقات نشان می‌دهد تفاوت معناداری بین عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان تک‌والدی خانواده‌های طلاق و دانش‌آموزان با هر دو والد وجود دارد (۱۱). مطالعات دیگر نشان می‌دهد طلاق بهزیستی روانی‌اجتماعی فرزندان را کاهش می‌دهد و این نقصان در وضعیت روانی‌اجتماعی، عملکرد تحصیلی فرزندان را به‌گونه‌ای منفی دستخوش تغییر می‌کند. علاوه‌بر این مشکلات درونی‌سازی و برونی‌سازی و مصرف مواد نیز در این افراد مشاهده شده است (۱۲).

علاوه‌بر مطالعاتی که در بالا به آن اشاره شد، تحقیقات دیگری به روش کیفی در خارج از کشور انجام شده که در آن

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

به بررسی وضعیت فرزندان در خانواده‌های طلاق پرداخته‌اند؛ از آن جمله در تحقیقی با رویکرد پدیدارشناسی نتایج نشان داد پس از جدایی والدین فرزندان مسائلی همچون دشواری در تکالیف خودمختاری، احساس تنهایی و عزت‌نفس پایین را تجربه می‌کنند (۱۳). در تحقیقی دیگر با استفاده از رویکرد کیفی، نتایج نشان داد تجربه‌ی جدایی والدین در کودکی می‌تواند زندگی افراد را در بزرگسالی به‌گونه‌ای منفی دستخوش تغییرات کند (۱۴).

بنابر مطالب بالا و با توجه به عوارض زیان‌بار جدایی والدین بر فرزندان در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی، روان‌شناختی و اجتماعی و کمبود پژوهش‌های اکتشافی و عمیق داخلی در این حوزه، لزوم پرداختن به این موضوع به‌صورت عمیق و با مدنظر قرار دادن حساسیت‌های فرزندان در این خانواده‌ها به‌ویژه در دوره‌ی نوجوانی احساس می‌شود؛ ازاین‌رو بر آن شدیم تا با انجام پژوهشی کیفی به شناخت بهتر و دقیق‌تری از تجارب هیجانی فرزندان طلاق دست یابیم.

در باب کاربرد روش کیفی و بالأخص رویکرد پدیدارشناسی در این تحقیق، نکته‌ی لازم به ذکر اینکه، طلاق در خلأ رخ نمی‌دهد بلکه در بافت فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد. افزون بر آنکه تجربه‌ی طلاق ممکن است در میان فرهنگ‌های گوناگون متفاوت باشد، میان خرده‌فرهنگ‌های یک جامعه نیز ممکن است تفاوت وجود داشته باشد. پژوهش کیفی، بافت‌نگر است و پدیده را در بافتی که رخ می‌دهد، مورد بررسی قرار می‌دهد؛ لذا مناسب‌ترین روش برای بررسی این تفاوت‌ها و فهم تجربه‌ی افراد از معنای طلاق، پدیدارشناسی است. از طرفی، مسئله‌ی اصلی در کاربرد پدیدارشناسی پاسخ به این سؤال است که آیا پدیده‌ی مورد نظر نیاز به روشن‌سازی دارد یا نه؟ معنای طلاق و عوارض آن برای فرزندان با تمام اهمیتی که دارد هنوز در پژوهش‌های گذشته از دیدگاه تجربه‌کنندگان آن به‌اندازه‌ی کافی روشن نشده است. در این راستا، این پژوهش تلاش دارد تا با رویکردی کیفی از راه روش پدیدارشناسی به بررسی معنای طلاق از دیدگاه فرزندان طلاق و تجارب هیجانی آن‌ها بپردازد.

روش پژوهش

در این تحقیق از رویکرد کیفی سود جسته‌ایم. از میان رویکردهای مختلف کیفی، رویکرد پدیدارشناسی، پژوهش حاضر را هدایت می‌کرد. پدیدارشناسی از نظر لغوی، عبارت است از مطالعه‌ی پدیده‌ها از هر نوع و توصیف آن‌ها با درنظرگرفتن نحوه‌ی بروز تجلی آن‌ها، قبل از هرگونه ارزش‌گذاری، تأویل یا قضاوت ارزشی (۱۵).

شرکت‌کنندگان این تحقیق شامل ۱۷ نوجوان پسر و دختر فرزند طلاق شهر تهران در بازه‌ی سنی ۱۲تا ۱۸ ساله، در سال ۱۳۹۵ بودند. برای انتخاب نمونه‌ی متناسب با ملاک‌های پذیرش از سه مرکز مختلف استفاده شد. در این پژوهش، فرزندان طلاق از مرکز مشاوره‌ی به‌روش و دبیرستان دخترانه‌ی یاس و دبیرستان پسرانه‌ی ارشاد پس از طی تشریفات اداریِ حضور محقق و براساس معیارهای حضور در تحقیق انتخاب شدند. ملاک‌های ورود به تحقیق در پژوهش حاضر عبارت بودند از: داشتن تجربه‌ی طلاق والدین، بازه‌ی سنی ۱۲تا ۱۸ سال، تمایل به در اختیار گذاشتن تجارب خود و علاقه‌مندی به فهم ماهیت و معنای تجربه‌ی خویش.

نمونه‌گیری به شیوه‌ی هدفمند انجام شد. ملاک پایان نمونه‌گیری رسیدن به اشباع بود. داده‌های این پژوهش، داده‌های کیفی و مبتنی‌بر مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته بودند. این مصاحبه‌ها با سؤالات انتهاباز (بازپاسخ) شروع و براساس صحبت‌های مشارکت‌کنندگان هدفمند شد. در توضیح این مطلب، ابتدا سرگذشت و تاریخچه‌ی مختصری از زندگی شرکت‌کنندگان ارائه شد؛ سپس، مصاحبه با یک سؤال کلی آغاز می‌شد که به مشارکت‌کنندگان اجازه می‌داد به موضوع طلاق والدین به‌صورتی که علاقه‌مند بودند نزدیک شوند. در ادامه با توجه به پاسخ‌های شرکت‌کنندگان و با درنظرداشتن هدف تحقیق، سؤالات اکتشافی پرسیده شد؛ برای مثال، روابط اجتماعی شما قبل و بعد از جدایی والدین چگونه بوده است؟ آیا تغییری در میزان و نوع تعاملات شما با اطرافیان به وجود آمد؟ کیفیت، نوع و میزان حمایت‌ها بعد از

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

جدایی والدین چگونه است؟ واکنش دوستان و اطرافیان نسبت به این مسئله چگونه بود؟ حین مصاحبه اگر به موضوع اشاره نمی‌شد، مفاهیم به‌صورت مستقیم مورد اشاره قرار می‌گرفت. به‌منظور تجزیه‌وتحلیل داده‌ها از روش کلایزی[1] استفاده شد که شامل خواندن یافته‌های مهم و هم‌احساس شدن با افراد شرکت‌کننده به‌منظور درک افراد و استخراج جملات مهم در رابطه با پدیده‌ی مورد مطالعه، دادن مفاهیم خاص به جملات استخراج‌شده، دسته‌بندی مفاهیم به‌دست‌آمده، رجوع به مطالب اصلی و مقایسه‌ی ایده‌ها، توصیف پدیده‌ی مورد مطالعه و درنهایت بازگردانی توصیف پدیده‌ها به شرکت‌کنندگان جهت بررسی اعتمادپذیری نتایج است.

افزون بر این، برای اعتمادپذیری داده‌ها از روش‌های زیر استفاده شد. برای تضمین قابلیت اطمینان متن مصاحبه جهت کدگذاری به همکاران پژوهشگر داده شد تا درستی نتایج تأیید و تغییرات لازم اعمال شود؛ همچنین، برای افزایش قابلیت انتقال داده‌ها سعی شد مشارکت‌کنندگان این پژوهش با بیشترین تنوع در ویژگی‌های جمعیت‌شناسی انتخاب شوند (۱۶).

ملاحظات اخلاقی

مسائل اخلاقی رعایت‌شده در این پژوهش عبارت‌اند از: کسب رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان برای شرکت در پژوهش و ضبط محتوای مصاحبه، اطمینان به محرمانه باقی ماندن داده‌ها و استفاده از اسم مستعار برای آن‌ها؛ همچنین، حق انصراف از پژوهش در تمامی مراحل پژوهش به مشارکت‌کنندگان داده شد. قبل از شروع هر مصاحبه، از مشارکت‌کنندگان برای شرکت در مطالعه و ضبط صدا رضایت گرفته و درباره‌ی اهداف پژوهش، علت ضبط جلسه‌ی مصاحبه، محرمانه ماندن اطلاعات و هویت آن‌ها توضیحات لازم ارائه شد.

یافته‌ها

در این بخش، پس از بیان ویژگی‌های کلی شرکت‌کنندگان در این پژوهش، به تحلیل کیفی پاسخ‌های آنان درزمینه‌ی پرسش‌های اصلی پژوهش پرداخته می‌شود. در این مطالعه ۱۷ شرکت‌کننده، شامل ۹ دختر و ۸ پسر، مورد مشاهده و مصاحبه‌ی عمیق رودررو قرار گرفتند. میانگین سنی شرکت‌کنندگان در این تحقیق ۱۶ سال با دامنه‌ی سنی ۱۲-۱۸ سال بود. در این پژوهش سعی شد با استفاده از روش پدیدارشناسی به شناخت تجربه‌ی زیسته‌ی فرزندان طلاق در زمینه‌ی هیجانات آنان پرداخته شود. در ادامه، نتایج تحلیل به همراه زیرمضمون‌ها ارائه می‌گردد.

تجارب هیجانی

۱. خشم:

فرزندان، واکنش‌های احساسی بسیار گسترده و متفاوتی نسبت به طلاق نشان می‌دهند؛ اما خشم تقریباً همگانی است. تصور این نوجوانان این است که تحقق نیازها، خواسته‌ها و اهدافشان به‌واسطه‌ی فرد یا افرادی با مشکل مواجه شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر درنتیجه‌ی بروز چنین مواردی و بسته شدن راه تحقق آرزوهای فرد، احساسات و عواطفی نظیر خشم و نفرت در نوجوان نسبت به این افراد پدید می‌آید.

الف) کینه‌توزی نسبت به والد غایب

گاهی اقدامات والد غایب پیش از جدایی و پس از آن به خشم و نفرت فرزندان از وی می‌انجامد. برخی از افراد نمونه ذکر کردند که به دلیل اقدامات والد غایب پیش از طلاق و پس از آن نسبت به او احساس خشم و تنفر می‌کنند. این احساس‌ها سبب می‌شود که فرزند نسبت به آن والد احساس خشم و تنفر و بدبینی داشته باشد و از او فاصله بگیرد و در شرایطی که به کمک وی احتیاج دارد، نتواند از آن برخوردار شود.

محمدرضا: «ناراحتم از اینکه مادر ندارم. ولی خب قبلش هم شرایط بدی بود. مادرم برای من مرده. اون مادری نکرده برام. حتی وقتی بچه بودم و اونا هنوز جدا نشده بودن منو می‌ذاشت خونه. یا می‌ذاشت پیش یکی از فامیلامون و خودش می‌رفت دنبال کارای خودش. من احساس آن‌چنانی نسبت به مادرم ندارم. من مادرمو فوت‌شده می‌دونم.»

رها: «پدرم به‌هیچ‌عنوان آدم محترمی نبود. وجهه‌ی اجتماعی داشت. مهندس بود ولی اصن انسان خوبی نبود. هیچ موقع دلم واسش تنگ نمی‌شه. محبتی از جانب پدرم ندیدم که بخوام دلتنگش بشم. باز اگه محبت نیست باید یه چیزی باشه. ولی هیچی. نه مالی، نه عاطفی. از بچگی تا الان حتی یه مداد هم برای من نخریده. هرچی که بوده از جانب مادرم بوده.»

1. Colaizzi

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

ب) دخالت خویشاوندان و اطرافیان مؤثر در جدایی والدین

برخی از شرکت‌کنندگان عوامل بیرونی و اطرافیان را مقصر اصلی جدایی والدین و عواقب آن می‌دانستند و به سرزنش آن‌ها می‌پرداختند. برای مثال:

دنیا: «من فکر می‌کنم مهم‌ترین عامل جدایی پدر و مادرم دخالت آدمای اطرافمون بودن. ما با خانواده‌ی مادرم تو یه خونه زندگی می‌کردیم. هر اتفاقی که می‌افتاد مادرم می‌رفت برای مادربزرگم تعریف می‌کرد. اونم با اینکه بزرگ‌تر بود و باتجربه، به‌جای اینکه پادرمیانی کنه و با وساطت حلش کنه، یه راه‌حل‌هایی پیش پاش می‌ذاشت که باعث می‌شد شرایط بدتر بشه.»

علی: «خاله‌هام خیلی مادرمو تحریک می‌کردن. مدام در گوشش می‌خوندن که این آقا لیاقت تو رو نداره و حیف از تو که داری به پای این آقا حروم می‌شی. یه روز که اومدیم خونه دیدم خاله‌هام دارن وسایل بابامو جمع می‌کنن. بعد بابام گفت چی شده؟ چی‌کار دارین می‌کنین؟ گفتن هیچی، داریم وسایلتو جمع می‌کنیم که از این خونه بری. کاش اینا لال بودن. کاش هیچی نمی‌گفتن.»

ج) دلخوری از والد سرپرست به‌دلیل تصمیمات نادرست

فرهود: «شاید اگه اون موقع مادرم تصمیم معقولی می‌گرفت ما الان این مسائلو نداشتیم. فکر می‌کنم یه مقدار خودخواهانه عمل کرد. شاید می‌شد بهتر با قضیه کنار بیاد. درهرصورت شرایط که از این بدتر نمی‌شد. انگار از چاله دراومدیم افتادیم تو چاه.»

امیر صالح: «جدای از اینکه چقدر (پدر و مادرم) با هم مشکل داشتند، پدرم نسنجیده عمل کرد. وقتی نمی‌تونی جای خالی کسی رو پر کنی نباید به‌راحتی از دستش بدی. یه سری چیزا هست که فقط یه مادر می‌تونه برای بچه‌اش فراهم کنه. مخصوصاً مسائل عاطفی. اگه پدرم این چیزا رو در نظر می‌گرفت قطعاً به این آسونی از دستش نمی‌دادیم. پدر مادرا نباید برای رسیدن به خواسته‌های خودشون بچه‌ها رو قربانی کنن.»

۲. ترس

الف) تکرار تجارب منفی

نتایج نشان داد مشارکت‌کنندگان در این تحقیق به‌واسطه‌ی تجارب ناخوشایندی که درنتیجه‌ی مشکلات خانوادگی داشتند، نوعی واهمه از وقوع دوباره‌ی مشکلات را در دل می‌پروراندند.

رکسانا: «ما روزایی رو گذروندیم که وقتی بهش فکر می‌کنم حس بدی بهم دست می‌ده. هر روز دعوا، هر روز درگیری. حتی کار به مدرسه کشیده شد. آبرو و حیثیت برای ما نذاشتن. یه وقتایی با خودم فکر می‌کنم نکنه باز اون روزا برگرده. نکنه دوباره جنگ‌ودعوا داشته باشیم. حتی فکرشم آزارم می‌ده.»

نگین: «اون اواخر یه جوری شده بود که هر بار یکی میومد برای پادرمیانی. یه مواقعی چنان کار بالا می‌گرفت که همسایه‌ها میومدن برای اینکه قائله رو ختم کنن. بابام دست بزن داشت. مدام دعوا، زدوخورد داشتن باهم. الانم گاهی دوست و آشنا میان برای اینکه آشتی بدن و بابام برگرده. ولی من نمی‌ذارم. حتی اگه مامانم قبول کنه من نمی‌ذارم. به‌اندازه کافی سختی کشیدیم. دیگه به اون روزا برنمی‌گردیم.»

علاوه‌بر این، نتایج نشان می‌دهد تجربه‌های گذشته فرزندان طلاق در خانواده‌های نابسامان، روی دیدگاه این افراد نسبت به روابط پایدار نظیر ازدواج نیز اثرگذار بوده و در آنان نوعی دید منفی به این روابط و ترس از تکرار این تجربیات در زندگی آتی به وجود آورده است.

محمد صالح: «زن و مرد مثل دوتا خط موازی هستن. برای یه مدتی در کنار هم حرکت می‌کنن و پا به پای هم پیش میرن ولی این وضعیت تا کی می‌تونه ادامه پیدا کنه؟ بالاخره یه روزی ممکنه مسیرشون از هم جدا بشه و همدیگه رو رها کنن.»

امیر: «توی هر جنسی بد و خوب وجود داره. باید با آدما دوست بمونی تا به اون فرد اصلی برسی. وقتی به اون فرد خوب و فوق‌العاده رسیدی می‌تونی بری سراغش. با این حال اگه شناخت کامل نباشه ممکنه طلاق اتفاق بیفته. حتی اگه شناخت کامل هم باشه باز هم ممکنه یه جرقه‌ای، چیزی به وجود بیاد و همه چیو خراب کنه. هیچ تضمینی نیست.»

ب) نگرش منفی اجتماعی

اغلب اوقات جامعه، طلاق را نوعی شکست تلقی می‌کند. احساس شرم و خجالت عموماً بین اعضای خانواده‌های طلاق رایج است. شرکت‌کنندگان این تحقیق نیز از این قاعده مستثنا

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

نبودند. شرکت‌کنندگان در این پژوهش به‌ویژه دختران از قضاوت‌های نابجا و عدم پذیرش توسط دوستان و دیگر افراد و حتی در امر ازدواج واهمه داشتند. این امر موجب می‌شود فرد از بیان این تجربه پیش اطرفیان، به‌جز دوستان بسیار صمیمی که اغلب یک یا دو نفر هستند خودداری کند و درنتیجه بیش از پیش احساس تنهایی کنند.

سارینا: «به دوستای دخترم راحت‌تر می‌گم تا پسرا. چون به یه چشم دیگه نگاه می‌کنن. خب قطعاً بعضی از آدما می‌تونن یه سری فکرا بکنن. مثلاً ممکنه بگن بابا بالا سرش نبوده و وله. ترجیح می‌دم بگم پدرم فوت شده تا اینکه طلاق گرفتن. اینجوری قبح و زشتی مسئله کمتره.»

دنیا: «من دخترم. پسر، پسره. تو فرهنگ ما هر اتفاقی بیفته می‌گن دختر فلانی اینجوری بود. دختر فلانی اونجوری بود. در مقایسه با پسرا دید مردم نسبت به دخترا خیلی راحت‌تر تغییر می‌کنه.»

رومینا: «مثلاً برای زندگی آینده وقتی خواستگار بیاد ممکنه بگن این دختره سر سفره پدرش بزرگ نشده. البته مردم حرف می‌زنن. نمی‌شه کاریش کرد. اگه قرار باشه به حرف مردم اهمیت بدیم که نمی‌شه زندگی کرد.»

ج) فقدان

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین کشمکش‌هایی که فرزندان پس از طلاق والدین به آن دچار می‌شوند، ترس از دست دادن پدر یا مادر یا هردوی آن‌ها است. بزرگ‌ترین ترس کودکان از این است وقتی که به محبت پدر و مادر نیاز دارند، والدین آن‌ها را ترک کنند و تنها بگذارند؛ همچنین، این ترس به موقعیت‌های دیگر و به روابط با افراد بیرون از خانواده نیز سرایت می‌کند. برخی از افرادِ نمونه، بر این باور بودند که برای حضور همیشگی والدین هیچ تضمینی نیست و خطر رهاشدگی از جانب والد دیگر نیز وجود دارد؛ همچنین این افراد در روابط خود با دیگر افراد جامعه و خویشاوندان نوعی ترس از رهاشدگی و فقدان از خود نشان دادند. این احساسات اغلب با غم و احساس طرد همراه بود.

نگین: «الان شرایط یه جوری شده که اگه فردا بیان بگن مامانت داره ازدواج می‌کنه و می‌ره تعجب نمی‌کنم. معمولاً همینه. اگه خودشم نخواد ازدواج کنه، بقیه تشویقش می‌کنن که این کارو بکنه. مدام بهش می‌گن تو نباید تنها بمونی. خوبیت نداره. منم اینو پذیرفتم. دیر و زود داره ولی سوخت و سوز نداره.»

رومینا: «فرقی نداره. من اینو می‌دونم که اونم (دوست پسرم) ممکنه یه روزی بره. خب اون که هم‌خون و از جنس خودم بود رفت. از بقیه که دیگه انتظاری نیست. من این آمادگی رو دارم. بقیه که از اون دلسوزتر نیستن. نمی‌شه انتظار آنچنانی داشت. مخصوصاً که این رابطه یه رابطه‌ی رسمی نیست.»

فرهود: «مادرم الان از وضعیتی که داره ناراضی نیست. رفته با یکی دیگه و خوشحاله. می‌گه اینم یه راه‌حله. می‌دونم دیر یا زود بابامم همین کارو می‌کنه. بالاخره اونم قرار نیست تنها بمونه. قرار نیست به خاطر من تا آخر عمر همین شرایطو تحمل کنه. هر موقع کیس مناسبی پیدا کنه می‌ره پی زندگی‌ش.»

۳. احساس بی‌پناهی

الف) بی‌اعتمادی به دیگران

زمانی که در خانواده‌ای روابط زوجین به‌وسیله طلاق گسسته می‌شود اثرات جبران‌ناپذیری بر روح و روان فرزندان می‌گذارد و آن‌ها را در مسیر بی‌اعتمادی به اطرافیان و دوستان قرار می‌دهد. از آنجا که در خانواده‌های افراد شرکت‌کننده زندگی والدین بر پایه‌ی تفاهم و اعتماد و گذشت و فداکاری و محبت و عشق به یکدیگر نبوده، شاهد رگه‌هایی از بی‌اعتمادی به دیگران در فرزندان بودیم. در این رابطه زهرا می‌گوید: «دوست دارم در آینده با کسی باشم که بتونم بهش اعتماد کنم. یکی مثل مامانم. اصن بهم دروغ نگه. هیچ وقت تنهام نذاره. همیشه پشتمو داشته باشه.»

پیمان: «پدربزرگم در حال حاضر چیزی برای من کم نذاشته ولی خب همیشه که اینجوری نمی‌مونه. منم یه نوه هستم مثل بقیه نوه‌هاش. اونی که پدرم بود و مثلاً پاره‌ی تنش بودم اینجوری بود. دیگه بقیه که هیچی. آدم باید واقع‌بین باشه.»

رها: «من خیلی ساده‌ام. ساده‌لوح. زود گول می‌خورم. خیلی جاها ازم سوءاستفاده شده. این حالت خیلی ضربه می‌زنه به آدم. تو دنیای امروز اینجوری بودن خوب نیست. توی دنیای امروز باید گرگ باشی. من در کل آدم بدبینی هستم ولی در عین حال خیلی راحت گول می‌خورم. یکی که از گوشت و پوست خودم بود دوستم نداشت دیگه کی می‌خواد دوستم

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

داشته باشه. تو دنیای امروز خوب بودن زیادی هم خوب نیست. از این خوب بودن خیلی ضربه می‌خوره آدم. سعی می‌کنم بد باشم.»

ب) تجربه‌ی احساس تنهایی و انزوا

یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد فرزندان در خانواده‌های طلاق، احساس تنهایی می‌کنند و دلشان برای والدینی که از آن‌ها جدا شده‌اند، تنگ می‌شود. معمولاً والدینی که در کنار کودکان می‌مانند آن‌قدر گرفتار مشکلات خود هستند که به فرزندشان نمی‌رسند. براساس گفته‌های شرکت‌کنندگان، دلایل متعددی در احساس تنهایی و انزوا دخیل هستند که نبود همدم، احساس فشار و بی پناه بودن ازجمله‌ی این موارد است. این عوامل می‌تواند در نقش عامل محرکی برای احساس تنهایی یا انزوا، به‌ویژه برای تک‌فرزندان، در این خانواده‌ها باشد. این عامل می‌تواند موجب شود که نوجوان خود را به‌نحوی متفاوت از دیگر دوستان خود بداند؛ برای مثال علی می‌گوید: «هیچ یک از دوستان من شرایط مشابه منو تجربه نکردن. این کار منو سخت می‌کنه چون کسی رو ندارم که بتونم راحت حرفامو بهش بزنم. ممکنه فکر بدی در مورد من بکنن.»

پیمان: «خیلی بهتر می‌شد اگه یه خواهر داشتم. یکی که شرایط مشابه منو داشته باشه و منو درک کنه. خیلی چیزا هست که برام پیش میاد و کسی منو درک نمی‌کنه. همه چیزا رو خودم باید تنهایی حلش کنم.»

مهرداد: «من کلاً هیجانات و چیزای درون خودمو بروز نمی‌دم. احساس می‌کنم کسی رو ندارم که حرفامو بهش بزنم. احساس می‌کنم از تو دارم خرد می‌شم. خب من به هیچ‌کس انقد اعتماد ندارم که بتونم روش حساب کنم و حرفامو بهش بزنم. خیلی از چیزا رو حتی مادرم هم نمی‌دونه.»

ج) احساس ناامنی

از نتایج این تحقیق برمی‌آید که یکی از مسائل مطرح، بحث پیش‌بینی‌ناپذیر بودن آینده برای فرزندان طلاق است. به‌عبارتی این افراد نوعی دل‌نگرانی در رابطه با آینده‌ی نامعلوم خود ابراز می‌کنند. اهم مسائل این حوزه، بحث مسائل مالی و مسکن و مدرسه و زندگی و ازدواج مجدد والد سرپرست است. بسیاری از این افراد این مشغولیت ذهنی را دارند که قرار است در صورت تمایل و تصمیم والد سرپرست برای ازدواج مجدد (به‌ویژه مادر) در کجا زندگی کنند و چه آینده‌ای را در پیش داشته باشند؟ آیا این حمایت‌ها حفظ خواهد شد یا به‌واسطه‌ی حضور شخص ثالث کمتر می‌شود و از بین خواهد رفت؟ آیا فرد جدید زمام امور را در دست می‌گیرد و قرار است برای فرزند و والد سرپرست تعیین تکلیف کند؟ آیا شخص تازه‌وارد فرزند یا فرزندان را می‌پذیرد؟

نتایج نشان می‌دهد بسیاری از فرزندان که اغلب با مادر زندگی می‌کنند دغدغه‌ی اجاره‌نشینی یا زندگی در خانه پدری در کنار پدربزرگ و مادربزرگ و اقوام را دارند. در بسیاری از اوقات علی‌رغم اینکه والد سرپرست ساعات زیادی از شبانه‌روز را صرف کار و فعالیتِ بیرون از خانه برای امرار معاش می‌کند، بازهم این فعالیت‌ها پاسخگوی نیازهای مالی خانوار نیست و این موضوع فرزندان را از امنیت روانی لازم محروم می‌سازد.

محمد صالح: «شرایط ما الان یه جوریه که تو هیچ زمینه‌ای چشم‌انداز بلندمدت نداریم. مثلاً میریم یه جایی که زندگی کنیم. دو سال اونجا می‌مونیم. بعد دو سال معلوم نیست اجاره تمدید بشه یا نه. می‌ریم تو یه محیط جدید، آدمای جدید. تا بفهمیم چی به چیه باید جمع کنیم بریم یه جای دیگه با آدمای متفاوت، شرایط متفاوت. فقط به آدمای اون منطقه و محل محدود نمی‌شه. بوده مواردی که مدرسه هم عوض شده به خاطر این چیزا. حالا اینا به کنار، می‌خوام دست به یه کاری بزنم، نمی‌شه. با این وضعیت که نمی‌شه دنبال یه کار ثابت بود.»

رومینا: «ما الان با خانواده‌ی مادرم زندگی می‌کنیم. از نظر عاطفی و جو دوستانه و اینجور مسائل، مثل خانواده خودم هستن. رابطه‌ی خیلی خوبی دارم با خانواده‌ام. یه دایی مجید دارم عین بابامه. واقعاً دلسوزه. همه کار می‌کنه برام. همه‌ی این مسائل هست. ولی تا کی؟ چیزی که خیلی مهمه اینه که اون الان مجرده. از کجا معلوم چهار روز دیگه که ازدواج می‌کنه بازم همینجوری باشه؟ ما باید به فکر خودمون باشیم. الان خرج درس و مدرسه و خورد و خوراک رو می‌دن؛ ولی هیچ تضمینی برای آینده نیست. شاید اگه هرچه زودتر می‌تونستم ازدواج کنم خیلی بهتر می‌شد. تکلیفم روشن می‌شد. خوب یا بد کاری ندارم. حداقل می‌فهمیدم زندگیم قراره چی باشه و قراره به کدوم سمت بره.»

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

جدول ۱. مضمون اصلی، زیرمضمون‌ها و واحدهای معنایی حمایت‌کننده

مضمون اصلی	زیرمضمون‌ها	واحدهای معنایی حمایت‌کننده
تجارب هیجانی	خشم	کینه‌توزی نسبت به والد غایب دخالت خویشاوندان و اطرافیان مؤثر در جدایی والدین دلخوری از والد سرپرست به‌دلیل تصمیمات نادرست
	ترس	تکرار تجارب منفی نگرش منفی اجتماعی فقدان
	احساس بی‌پناهی	بی‌اعتمادی به دیگران احساس ناامنی احساس تنهایی و انزوا

بحث و نتیجه‌گیری

هدف از این مطالعه، دستیابی به تجارب زیسته‌ی مشارکت‌کنندگان در رابطه با هیجانات آنان بود. یافته‌ی به‌دست‌آمده در مطالعه شامل یک مضمون اصلی تحت عنوان تجارب هیجانی و سه زیرمضمون بود که خشم و ترس و احساس بی‌پناهی نام گرفتند.

نتایج این پژوهش نشان داد فرزندان خانواده‌های طلاق درنتیجه شرایطی که برای آن‌ها پیش‌آمده نوعی احساس خشم و نفرت نسبت به عوامل دخیل در این رویداد دارند. عمده‌ی این احساس خشم معطوف به والد غایب و اطرافیان مؤثر در جدایی و والد سرپرست است. خشم نوعی هیجان نیرومند در انسان است و زمانی به وجود می‌آید که فرد احساس کند تحقق نیازها، خواسته‌ها و اهدافش به‌واسطه‌ی فرد یا افرادی با مشکل مواجه شده است (۱۷)؛ همچنین محققان معتقدند نوجوانانی که درنتیجه‌ی رویدادهای آسیب‌زا نظیر طلاق، آشفته و پریشان می‌شوند نوعی احساس خشم و از دست دادن حس خود را تجربه می‌کنند (۱۸, ۱۹). ازآنجاکه والدین، اطرافیان و گروه همسالان از قابلیت زیادی برای ممانعت از برآورده شدن خواسته‌ها و امیال فرد برخوردارند، دور از ذهن نیست که درنتیجه‌ی بروز چنین مواردی و بسته شدن راه تحقق آرزوهای فرد، شاهد به وجود آمدن احساسات و عواطفی نظیر خشم در نوجوان نسبت به این افراد باشیم. در کنار این عوامل، رفتار خودخواهانه‌ی والدین و کمبود حمایت از جانب آن‌ها، می‌تواند نوعی احساس خشم در فرزند نسبت به والدین خودخواه ایجاد کند.

فرزندان پس از وقوع طلاق و در پی اتفاقاتی که در طول فرایند جدایی و پس از آن رخ داده، نوعی ترس و دلهره را تجربه می‌کنند. این یافته با نتایج مطالعات پیشین در این زمینه همسوست (۲۰, ۲۱). نتایج این تحقیقات نشان دادند فرزندان پس از وقوع طلاق نوعی ترس از رها شدن و از دست دادنِ حس دوست داشته شدن را تجربه می‌کنند؛ همچنین، مطالعات نشان از این دارد که نوجوانان بعد از جدایی والدین نوعی دلهره و دغدغه‌ی ذهنی درباره‌ی رویدادی‌های آینده خواهند داشت. علاوه‌بر این، احساس غم و اندوه و طرد شدن و ترس از تکرار فقدان در این افراد به وجود می‌آید (۲۲). در توضیح این مطلب، می‌توان گفت نوجوانانی که قبلاً فقدان و رها شدن را تجربه کرده‌اند با احتمال بیشتری درگیر چالش‌های ذهنی و روان‌شناختی می‌شوند و دلیل این امر می‌تواند واهمه از تکرار این رویداد و پیامدهای آن باشد؛ همچنین، در زمان وقوع طلاق، وقتی یکی از والدین خانه را ترک می‌کند، فرزندان به این باور می‌رسند که برای حضور همیشگی والدین هیچ تضمینی نیست و خطر رهاشدگی از جانب والد دیگر نیز وجود دارد.

از دیگر موارد، احساسات منفی ناشی از دلمشغولی فرزندانِ طلاق، پیرامون نگرش‌های منفی اجتماعی است. این یافته همخوان با نتایج تحقیقات مرتبط در این حوزه است. براساس این مطالعات، بافت اجتماعی به طرق گوناگون می‌تواند بهزیستی روان‌شناختی نوجوانان را پس از جدایی والدین تحت‌تأثیر قرار دهد. مفاهیمی از قبیل برچسب و مقایسه‌ی اجتماعی از جمله مکانیسم‌هایی است که بافت اجتماعی از طریق آن‌ها سلامت روان و بهزیستی نوجوانان فرزند طلاق را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (۲۳). در تبیین این یافته می‌توان

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

گفت جامعه، طلاق را نوعی شکست تلقی می‌کند و درنتیجه به دنبال ترس از نگرش‌های منفی اجتماعی، عموماً نوعی احساس شرم و خجالت بین اعضای خانواده‌های طلاق رایج است.

از دیگر موارد مطرح شده در یافته‌های پژوهش حاضر، احساس بی‌پناهی درنتیجه‌ی مشکلات و فشارهای موجود است. در رابطه با بی‌اعتمادی، نتایج نشان داد شرکت‌کنندگان در این تحقیق در پی اتفاقات و رویدادهایی که برایشان حادث شده است نوعی حالت بدبینی و بی‌اعتمادی به دیگران را در خود پرورش داده‌اند. منظور از اعتماد، انتظارات و باورهای فرد در رابطه با قابل‌اطمینان بودن دیگران است (۱). اعتماد کردن به والدین، افراد صمیمی و دیگران، تا حد زیادی به روابط اولیه به‌ویژه روابط والد - فرزند بستگی دارد (۲۴). مطالعات نشان داده افرادی که در روابط اولیه‌ی خود با اطرافیان، تجارب مثبتی را داشته‌اند، در مقایسه با افرادی که روابط اولیه‌ی منفی را با اطرافیان تجربه کرده‌اند، در تعاملات آتی خود تمایل بیشتری برای اعتماد کردن به افراد تازه‌وارد نشان می‌دهند (۲۵, ۲۶). ازآنجاکه فرزندان خانواده‌های طلاق از رابطه‌ی رضایت‌بخش و ایمن در روابط اولیه‌ی خود بی‌بهره بوده‌اند، ایجاد بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به دیگران در این افراد، امری قابل‌پیش‌بینی به نظر می‌رسد.

از دیگر تجربیات هیجانی که فرزندان طلاق در این تحقیق با آن مواجه بودند احساس تنهایی بود. محققان دلایل متعددی را در احساس تنهایی و انزوای نوجوانان دخیل می‌دانند که از دست دادن یک دوست یا فرد موردعلاقه و جدایی والدین ازجمله‌ی این موارد است. این عوامل می‌تواند در نقش عامل محرک برای احساس تنهایی یا انزوا به‌ویژه برای تک‌فرزندانی باشد که جدایی والدین خویش را تجربه کرده‌اند (۲۷). علاوه‌بر این، بسیاری از فرزندان در خانواده‌های طلاق تک‌فرزند هستند و در این حالت پس از وقوع طلاق کسی را برای پر کردن جای خالی والد یا والدین ندارند؛ همچنین در بسیاری از اوقات والد سرپرست درگیر تعارضات و درگیری‌های پس از طلاق است و زمان و انرژی کافی برای رسیدگی به فرزند یا فرزندان را ندارد و این موضوع احساس تنهایی نوجوانان در خانواده‌های طلاق را تشدید می‌کند. همان‌طور که در رابطه با نگرش‌های منفی اجتماعی گفته شد، فرزندان طلاق به دلیل تجربیات منحصربه‌فردی که پس از طلاق دارند، خود را متفاوت از همسالان و دوستان خود دانسته و احساس تنهایی می‌کنند.

علاوه‌بر این، اغلب اوقات به کودکان آموخته می‌شود که موضوعات و مسائل خانوادگی را پوشیده نگه دارند و آن را با دیگران در میان نگذارند؛ درنتیجه نوجوانان در مورد آنچه در خانه رخ می‌دهد سخنی به میان نمی‌آورند. با سکوت و حفظ این حالت خاموشی، احساس تنهایی و متفاوت بودن به این فرزندان نوجوان دست می‌دهد. این نوجوانان، به‌ویژه دختران از قضاوت‌های نابجا و پذیرفته نشدن توسط دوستان و دیگر افراد و حتی در امر ازدواج واهمه دارند و چالش ذهنی در رابطه با نگرش منفی اجتماع و مسائلی از قبیل برچسب و انگ اجتماعی آن‌ها را آزار می‌دهد. این امر موجب می‌شود فرد از بیان این تجربه پیش اطرافیان به‌جز دوستان بسیار صمیمی که اغلب یک یا دو نفر هستند خودداری و درنتیجه بیش از پیش احساس تنهایی کند.

درنهایت یکی از پیامدهای طلاق برای فرزندان، بحث پیش‌بینی‌ناپذیر بودن آینده و نداشتن احساس امنیت برای این افراد است؛ به‌عبارتی، این افراد نوعی دل‌نگرانی در رابطه با آینده‌ی نامعلوم خود ابراز می‌کنند. در تأیید این موضوع، محققان معتقدند پس از وقوع طلاق فرزندان با موقعیت‌های جدید، دشواری‌های مالی و گاهی تعارض‌های ادامه‌دار والدین و والد فرزند مواجه می‌شوند و این عوامل احساس عدم کنترل و بلاتکلیفی را در آن‌ها به وجود می‌آورد (۲۸)؛ همچنین، مطالعات نشان داده نوجوانان در خانواده‌های طلاق به دلایل متعدد از احساس امنیت درونی و تسلط محروم هستند (۱۸, ۲۹). در واقع، این افراد نوعی دغدغه پیرامون آینده را تجربه می‌کنند و نمی‌دانند در آینده چه پیش خواهد آمد. (۲۲). در توضیح این مطلب باید گفت این نوجوانان به‌دلیل اتفاقاتی که در طول جدایی والدین و پس از آن برای آن‌ها افتاده، بسیاری از اتفاقات و تصمیمات را خارج از کنترل خود می‌دانند و این امر نوعی احساس ناامنی در آن‌ها در زمینه‌هایی نظیر مسائل مالی، مسکن، مدرسه و ازدواج مجدد والد سرپرست ایجاد می‌کند.

به‌طورکلی، گرچه ممکن است اشتراکات زیادی میان فرزندان طلاق در جوامع مختلف وجود داشته باشد، اما به هر روی،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

تفاوت‌هایی نیز وجود خواهد داشت که با زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی متفاوت جوامع (به‌عنوان مثال پذیرش و عدم پذیرش اجتماعی طلاق و برچسب‌های منفی اجتماعی) مرتبط است.

با در نظر داشتن ملاحظات فرهنگی، نتایج بیانگر آن است که طلاق مورد پذیرش جامعه نیست؛ چراکه داشتن خانواده‌ی سالم یکی از راه‌های کسب اعتبار در جامعه‌ی ایران برای هردو جنس دختر و پسر محسوب می‌شود و هرگونه علل برهم‌زننده‌ی این شاکله‌ی اجتماعی در روند کسب پذیرش اجتماعی مؤثر است؛ بنابراین در مواردی، فرزندان طلاق نیز مورد پذیرش نخواهند بود. متعاقباً، انزواطلبی و احساس بی‌پناهی باعث می‌شود فرزندان خانواده‌های طلاق از برقراری ارتباط با افراد و محیط خارج دوری کنند. در کنار این عوامل، عزت‌نفس ضعیف و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران و داشتن نگرش منفی و بدبینانه به اطرافیان به کناره‌گیری و تنهایی هرچه بیشتر این افراد منجر خواهد شد.

با در نظر داشتن ابعاد جنسیتی، به نظر می‌رسد دختران در خانواده‌های طلاق پیامدهای اجتماعی و فرهنگی بیشتری را تجربه می‌کنند؛ چراکه دختران پس از طلاق در مقایسه با پسران، نگرانی‌های بیشتری در حوزه‌ی مسائل اجتماعی‌اقتصادی نظیر مشکلات مالی و امنیت اقتصادی و مسائل فرهنگی از قبیل نگرش‌های منفی اجتماع و برچسب‌های اجتماعی دارند؛ بنابراین، بُعد جنسیت در شکل‌گیری بُعد معنایی اجتماعی و فرهنگی مؤثر است.

به‌طورکلی نتایج این پژوهش نوعی بینش در رابطه با مشکلاتی که فرزندان طلاق با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند فراهم می‌آورد. فرزندان خانواده‌های طلاق عموماً نمی‌توانند از اثرات و عواقب طلاق، جان سالم به در ببرند. زندگی و روابط کودکان در خانواده‌های طلاق به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ به نحوی که موجب می‌شود احساس ناامنی، ترس، احساس طرد و نادیده‌انگاری داشته باشند. تجربه‌ی این هیجانات و عواطف، عزت‌نفس این افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در مواردی باعث می‌شود این افراد نسبت به ازدواج دیدی بدبینانه و بدون اعتماد داشته باشند و این امر به‌نوبه‌ی خود می‌تواند تصمیم این افراد در آینده در مورد ازدواج را تحت‌الشعاع قرار دهد. بی‌گمان فرزندان در خانواده‌های طلاق به وضعیت بهتری نیاز دارند و شایسته‌ی آن هستند. در نخستین گام باید دیدگاه و طرز فکرمان را درباره‌ی طلاق تغییر دهیم. باید از نگاه تحقیرآمیز به ساختارهای تازه‌ی خانواده (تک‌والدی، ناتنی و ترکیبی) دست بکشیم، از این خانواده‌ها حمایت کنیم و وجودشان را به‌عنوان خانواده‌های حقیقی بپذیریم.

خواه‌ناخواه، طلاق پدیده‌ای است که روزبه‌روز در حال افزایش است و هر روز فرزندان بیشتری از نعمت خانواده‌ای گرم و باثبات محروم می‌گردند؛ بنابراین، خانواده‌ها به‌عنوان نظام هسته‌ای و اصلی اجتماع، دیگر از قابلیت لازم برای انتقال ارزش‌هایی که جامعه را شکل می‌دهند، برخوردار نیستند. متأسفانه تمامی راهبردها و توصیه‌ها برای کاهش یا تعدیل آثار منفی جدایی والدین بر فرزندان، به خانه و والدین برمی‌گردد و این در حالی است که ساختار خانواده درنتیجه‌ی طلاق کارایی و کفایت خود را به‌عنوان کانون اصلی برای حمایت و کمک به رشد فرزندان از دست داده است. وقتی خانه و خانواده پس از طلاق کارکرد و نقش حیاتی خود را مختل می‌بینند، مسئولیت مدرسه به‌عنوان تنها ساختار و کانون حمایتگر برای فرزندان در دوره‌ی رشد جایگاه مهمی را به خود اختصاص می‌دهد؛ چراکه برای کاهش صدمات ناشی از طلاق برای فرزندان و در سطح وسیع‌تر اجتماع، مساعدت و همکاری خانواده و ارگان‌های آموزشی و تربیتی امری اجتناب‌ناپذیر است. در این راستا، حضور نیروهای متخصص در مدارس به‌منظور فراهم آوردن خدمات تخصصی برای این دانش‌آموزان امری ضروری به نظر می‌رسد. این نیروها شامل مشاوران، مربیان پرورشی و روان‌شناسان مجرب و باصلاحیت است. این بیانات به این معنی نیست که مدارس تمامی مسئولیت‌های خانواده‌های فرزندان طلاق را برعهده بگیرند. در واقع مدارس باید آن بخش از وظایف و مسئولیت‌های خانه و خانواده را که درنتیجه‌ی جدایی والدین مختل شده بر عهده بگیرند و به‌نحوی به امر سازگاری هرچه بهتر فرزندان طلاق با شرایط جدید کمک کنند؛ بنابراین، مدارس باید به کادری متبحر، با ارزش‌ها و نگرش‌های مناسب و شایسته برای طراحی، تشخیص و اجرای برنامه‌های مناسب، به‌منظور کمک به بازتوانی و تقویت خانواده‌های فرزندان طلاق برای ارتقا و حفظ سلامت و بهزیستی عمومی فرزندانِ طلاق مجهز گردند.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

در پایان، نکته لازم به ذکر اینکه اکثر قریب به‌اتفاق یا تمامی افراد نمونه را نوجوانانی تشکیل می‌دادند که در مدارس در حال تحصیل بودند؛ لذا بررسی جامع و مطالعات عمیق روی فرزند نوجوان طلاقی که در محیط‌های پرخطر و به دور از جامعه‌ی علمی هستند، بر غنای موضوع می‌افزاید؛ چراکه بررسی تجارب افراد در چنین محیط‌هایی می‌تواند اطلاعات جدید و متفاوتی را در اختیار ما بگذارد؛ همچنین شرکت‌کنندگان در این تحقیق در خانواده‌های تک‌والدی ناشی از طلاق زندگی می‌کردند. در این راستا، انجام تحقیقی در زمینه‌ی بررسی فرزندان طلاقی که در خانواده‌های طلاق با ازدواج مجدد والدین و در سایه‌ی ناپدری یا نامادری زندگی می‌کنند، شایسته به نظر می‌رسد.

تقدیر و تشکر

نویسندگان مقاله، از تمامی شرکت‌کنندگان و دیگر افرادی که در انجام این تحقیق همکاری نمودند، قدردانی می‌کنند.

منابع

1. Cook K, editor. Trust in society. Russell Sage Foundation; 2001.
2. Khazaei, S.N., SH. Farzad, V. Zahrakar. K, Psychometric properties of Covert Relational Aggression Scale. RPH, 2016; 10(2): 75-88. [Persian]
3. Salehi J, P.M.H., Salari Rad, M., Investigation of social factors affecting primary and secondary delinquency of children. J Cult Eng, 2012; 7(73 & 74): 119-134. [Persian]
4. Mofradnejad, N. Comparison of Alexithymia, Mental Health and Academic Performance of High School Girl Students in Divorced and Normal Families with Control of Socioeconomic Status. JNET, 2014; 10(2): 120-140. [Persian]
5. Kazemian S, E.M., The effectiveness of self-differentiation training on reducing the anxiety of children of divorced families. RPH, 2012; 6(2): 53-59. [Persian]
6. Saydan F, Qadikolaei, A. The Child's Behavioral Difficulties and Developmental Tasks of the Family Life Cycle in the Post-Divorce Family. Sociol. Educ, 2012; 2(2): 61-96. [Persian]
7. Shahi Yeylagh M, A.P.S., Payandan T, Behroozi N., Comparison of Resiliency, General Health, Aggression and Academic Performance of High School Girl Students in Divorced and Normal Families of Ahwaz with Control of Socioeconomic Status. J Appl Psychol, 2011; 4(1): 77-102. [Persian]
8. Reiter, S.F., et al., Impact of divorce and loss of parental contact on health complaints among adolescents. J Public Health, 2013; 35(2) : 278-285.
9. Strohschein, L., Parental divorce and child mental health: Accounting for predisruption differences. J Divorce Remarriage, 2012; 53(6): 489-502.
10. Uphold-Carrier, H. and R. Utz, Parental divorce among young and adult children: A long-term quantitative analysis of mental health and family solidarity. J Divorce Remarriage, 2012; 53(4): 247-266.
11. Potter, D., Psychosocial Well-Being and the Relationship Between Divorce and Children's Academic Achievement. J Marriage Fam, 2010; 72(4): 933-946.
12. Barrett, A.E. and R.J. Turner, Family structure and substance use problems in adolescence and early adulthood: examining explanations for the relationship. Addiction, 2006; 101(1): 109-120.
13. Kartika, Y., Resilience: phenomenological study on the child of parental divorce and the death of parents. ASSR. 2017; 3(9): 1035-1042.
14. Morrison, S.C., The Presentation of Childhood Parental Divorce in Adulthood: A Retrospective Phenomenological Study. 2014.
15. Imami Sigarudi A, D.N.N., Rahnavard Z, Nouri Saeed A., Methodology of qualitative research (phenomenology). J Holist Nurs, 2012; 22(2): 56-63. [Persian]
16. Moradi Parjandani H, S.S., Phenomenology; a philosophical, interpretive and methodological approach to entrepreneurship studies. J. Manag, 2014. 1(2): 62-72. [Persian]
17. Reis, H.T. and S. Sprecher, Encyclopedia of Human Relationships: Sage; 2009.
18. Oaklander V. Hidden treasure: A map to the child's inner self. Routledge; 2018.
19. Walker S. Responding to Self-harm in Children and Adolescents: A Professional's Guide to Identification, Intervention and Support. Jessica Kingsley Publishers; 2012.
20. Schoenfelder, E.N, et al., Quality of social relationships and the development of depression in parentally-bereaved youth. J Youth Adolesc, 2011; 40(1): 85-96.
21. Zinsmeister, K., Real Families Describe Life with the Tube. AEI, 1997; 8(1): 63-72.
22. Hooper, C.A., Gender, child maltreatment, and young people's offending. Gender and child welfare in society, 2010.
23. Hickman, D., The social context of divorce and its impact on adolescent psychological well-being. 2007.
24. King, V., Parental divorce and interpersonal trust in adult offspring. J Marriage Fam, 2002; 64(3): 642-656.
25. Hardin, R., The street-level epistemology of trust. J. Politics Soc, 1993; 4 (21): 505-529.
26. Rempel, J.K., J.G. Holmes, and M.P. Zanna, Trust in close relationships. J Pers Sol Psychol, 1985; 49(1): 95-112.
27. Gleason, K., Loneliness in teenagers. (cited 2014

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]

March 21) : Available from:http://everydaylife.global-post.com/loneliness-teenagers-4502.html.
28. Wallerstein JS, Kelly JB. Surviving the breakup: How children and parents cope with divorce. Basic books; 2008.
29. Blom R. The handbook of Gestalt play therapy: Practical guidelines for child therapists. Jessica Kingsley Publishers; 2006.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.20080166.1397.12.1.7.6]
[DOI: 10.52547/rph.12.1.39]